

«آیا واقعا باور می‌کنید که یک ماهی بزرگ یونس نبی را زنده بلعیده باشد؟ و آیا فکر می‌کنید که مسیح واقعا پنج هزار نفر را با پنج نان و دو ماهی سیر کرده باشد؟» اینها نمونه سوالاتی است که مردم این دوره و زمانه می‌پرسند. آنان معتقدند که داستان‌های کتاب مقدس را که در آنها صحبت از «معجزه» شده باید شیوه‌های جالبی دانست که برای بیان و تعبیر مفاهیم روحانی مورد استفاده قرار می‌گیرند و هرگز نباید این معجزات را واقعی تلقی کرد. بهترین راه برای جواب‌گویی به بسیاری از سوالات آن است که از بحث درباره جزئیات دوری کرده و به مسائل اصلی توجه کرد. به ویژه این مطلب درباره مسائل معجزات نیز صادق است. کسی که معجزات برایش مسئله غیرقابل قبولی شده معمولا با یک معجزه ویژه‌ای سر و کار ندارد بلکه به طور کلی اشکال او خود معجزه است که امکان‌پذیر است یا نه. به طوری که با روشن ساختن مشکل ویژه وی، مسئله حل خواهد شد. چون به تقدیر بحث برمی‌گردد به اصل کلی یعنی امکان معجزات. کسی که نمی‌تواند به معجزات اعتقاد پیدا کند، اصولا پیش‌گویی انبیا را نیز بی‌اساس می‌داند. تمام این مسائل از ضعف ایمان به خدا ناشی می‌شود. بنابراین خود معجزه یا پیش‌گویی انبیا گره کور مسئله نیستند، بلکه مفهوم کلی عقیده به وجود خداست، اگر وجود خدا برای ما مسئله حل شده‌ای باشد قبول معجزات کار آسانی است؛ زیرا خدا را قادر مطلق می‌دانیم. ولی اگر به وجود چنین خدایی معتقد نباشیم از پذیرش معجزات عاجز خواهیم بود و شاید هیچ وقت به مفهوم آن پی نبریم.

تأثیر این موضوع را وقتی بیشتر احساس کردم که با یک استاد ژاپنی در مورد الوهیت مسیح گفتگو می‌کردیم. دوست ژاپنی من می‌گفت: «برای من قبول این مسئله که یک انسان می‌تواند خدا شود فوق‌العاده مشکل است»، به اشتباه او پی برده گفتم: «همین طور است "کینیچی" من هم نمی‌توانم این امر را بپذیرم ولی می‌توانم قبول کنم که خدا انسان شده باشد». دوستم فوراً متوجه اختلاف موضوع شد و دیری نپایید که به مسیح ایمان آورد. بنابراین مسئله اصلی این است که: «آیا خدای قادر مطلق که آفریننده هستی است وجود دارد؟» اگر معترف به وجود خدا باشیم چنان اشکالی برای قبول معجزات که از خدا واضح قانون طبیعی سر می‌زند نخواهیم داشت. برای بحث پیرامون معجزات لازم است به این مسئله اساسی توجه شود. به نظر دیوید هیوم (David Hume) و دیگران معجزات عبارتند از تجاوز از قوانین طبیعی و بس. اگر این نظر درست باشد معنی آن این است که قانون طبیعی خداست و اگر خدای دیگری هم هست تابع قانون طبیعی است. در این صورت خدای مافوق طبیعت وجود ندارد.

در این عصر متحول علمی، مردم می‌کوشند به علم و قانون طبیعی جنبه نفسانی دهند، غافل از این که علم و قانون طبیعی صرفا نتایج غیر نفسانی مشاهدات و تجربیات می‌باشند، حتی مسیحیان نیز به قانون طبیعی معتقدند؛ بدین صورت که موجودات تقریباً همیشه علت و معلول یکدیگرند. ولی این اعتقاد مانع دخالت حق و قدرت خدا در قانون طبیعی نمی‌گردد، به طوری که هر وقت و هر طور که خدا اراده کند در آن دخالت خواهد کرد. خدا در ماوراء و خارج از قانون طبیعی است و هیچ وقت خدا مقید به قانون طبیعی نمی‌شود. خدا علت‌العلل است. قوانین نمی‌توانند علت غائی موجودات باشند بلکه وقایع را بیان می‌کنند. به راستی «معجزه» چیست؟ این واژه را امروزه به طرز سبکی استعمال می‌کنند. اگر شاگرد تنبلی در امتحانات مدرسه قبول شود می‌گوید «معجزه شد» یا اگر تیم فوتبال ضعیفی با تیم قوی بازی کند و با زدن چند گل بازی را ببرد می‌گوییم «واقعا معجزه کردند!» این اصطلاح را وقتی بر زبان می‌رانیم که بخواهیم یک امر غیرعادی و غیر منتظره‌ای را بیان کنیم. پر واضح است که با بیان آن قصد نداریم اشاره به قدرت قادر مطلق بنماییم. در کتاب مقدس واژه «معجزه» به معنی دیگری آمده است. در این جا معجزه عبارت است از عملی که از خدا صادر می‌شود و در حالت طبیعی موجودات دخالت کرده، در آنها تغییر و تحول ایجاد کرده است.

در ضمن در کتاب مقدس معجزات گوناگونی یافت می‌شوند که برخی از آنها را می‌توان از لحاظ «طبیعی» نیز بیان کرد. مثلا کنار رفتن آب‌های دریای سرخ به علت «طبیعی» بادهای شدید ارتفاعی بوده، که توده آب‌ها را به عقب رانده است. شاید این اتفاق بدون دخالت خدا هم ممکن می‌بود؛ ولی معجزه واقعی در این است که آب‌ها درست در لحظه‌ای که قوم

اسرائیل به کناره دریا رسیدند از هم جدا شدند و وقتی به هم آمدند که مصریان وارد آب شده و اسرائیلی‌ها از آن بیرون آمده بودند. این است دخالت اعجاز‌آور خدا! از طرف دیگر برای برخی معجزات دیگر نیز نمی‌توان علت «طبیعی» قائل شد. هیچ قانون طبیعی که ما می‌شناسیم نمی‌تواند چگونگی زنده شدن ایلعازر و رستاخیز مسیح را تشریح کند. در مورد بسیاری از معجزات شفا نیز همین طور است. سابقا سعی می‌کردند علت این شفاه را با شیوه‌های علم روان‌پزشکی (بسیکوسوماتیک) بشناسند. امروزه می‌دانیم بسیاری از امراض از فکر سرچشمه می‌گیرند؛ به طوری که هرگاه اختلال روانی بیمار برطرف شود، مرض جسمی او نیز بهبود می‌یابد. برخی از صاحب‌نظران علم طب تخمین می‌زنند که هشتاد درصد امراض اجتماع تحت فشار علل فکری و روانی دارند. بدین ترتیب در مورد بیمارانی که مسیح شفا می‌بخشد، علت مزبور صدق می‌کرد؛ ولی برخی از آنها نیز کاملا از این قانون مستثنی بودند، مانند شفای مبروص. مسلما نمی‌توان برای این مرض نیز علت روانی قائل شد. جذامیانی که التیام می‌یافتند صرفا از قدرت خدا فیض می‌بردند. مورد دیگر شفای امراض موروثی بود مانند شفای کور مادرزاد (به انجیل یوحنا باب 9 مراجعه شود) این شخص کور زاده شده بود، بنابراین نه نقص او فکری و روانی بود و نه بازیابی بینایی وی!

مورد فوق مبین اشتباه و استدلال غلط نظریه دیگری است که بین متفکران جدید رایج است. گفته شده پیشینیان آدمیانی جاهل، زود باور و خرافاتی بوده‌اند. آنان بسیاری از اتفاقات را جزء معجزات می‌دانستند در صورتی که با استفاده از علم جدید ما می‌دانیم که آنها معجزات نبوده‌اند بلکه پدیده‌هایی که مردم آن زمان از درکشان عاجز بوده‌اند. برای مثال اگر سوار جت شویم و بر سر قبیله بدوی به پرواز درآییم، ممکن است مردم قبیله بر زمین رفته این خدای پرنده فلزی آسمان را پرستش کنند و این پدیده را که ناظر آن هستند معجزه‌ای تلقی کنند. ولی ما می‌دانیم که هواپیما صرفا اختراعی است که در نتیجه کوشش‌های علمی دانشمندان ابداع گردیده است و هیچ معجزه‌ای در ساختن آن دخالت نداشته است. این فرضیه که معجزات کتاب مقدس پدیده‌های طبیعی بیش نیستند، در وهله اول ظاهرا حق به جانب می‌نماید، ولی پس از اندکی تأمل معلوم می‌شود که نمی‌توان آن را در مورد تمام معجزات صادق دانست. مثلا در مورد کور مادرزاد مردمی که شاهد شفای او بودند اظهار داشتند که تا آن زمان شنیده نشده که کور مادرزادی بینایی خود را بازیابد. ما هم امروزه به هیچ وجه نمی‌توانیم دلیل «طبیعی» معجزه مزبور را تشریح کنیم. آیا امروزه کسی می‌تواند چگونگی رستاخیز مسیح را از نظر قانون طبیعی بهتر از مردم آن زمان که هم زمان با وقوع حادثه بودند بیان کند؟ خیر!... ملاحظه می‌فرمایید که نمی‌توان از جنبه مافوق‌الطبیعه کتاب مقدس چشم پوشید. لازم به تذکر است که معجزات با قانون طبیعی متضاد نیستند، بلکه معجزات پیش‌آمدهای غیر عادی هستند که از خدا ناشی می‌شوند. «قوانین طبیعی نتایج کلی وقایع عادی هستند که آنها نیز از خدا صادر می‌شوند.» (1)

بین متفکران مسیحی دو نظریه در مورد رابطه معجزات با قوانین طبیعی وجود دارد: گروه اول معتقدند که معجزات از قوانین طبیعی «عالی‌تری» برخوردارند که هنوز بشر به آنان دسترسی نیافته است. پر واضح است که با وجود اکتشافات جدید علمی هنوز بشر در کرانه اقیانوسی از ابهام و اسرار علمی ایستاده است. بر اساس این فرضیه وقتی دانش بشر افزون‌تر شود، آن‌گاه او خواهد دانست که این "معجزات" در واقع پدیده‌های قوانین طبیعی عال‌تری بوده‌اند که قبلا برای او پوشیده بود. بر اساس فرهنگ علمی نوین در "قانون" ترتیب وجود دارد و قانون به طور یکنواخت عمل می‌کند. اگر معجزات را نتیجه "قانون" عالی‌تری بدانیم در آن صورت واژه قانون در تعریف فوق نمی‌گنجد. به نظر گروه دوم متفکران مسیحی، معجزه عبارت است از آفرینش عملی مؤثر و عالی که از قدرت مافوق‌طبیعه خدا ناشی می‌شود. این عقیده از نظریه اولیه صحیح‌تر می‌نماید. معجزاتی که در کتاب مقدس ذکر شده‌اند بر خلاف داستان‌های اعجاز‌آوری که در کتب بت‌پرستان و سایر ادیان یافت می‌شوند بی‌معنی و خیالی نیستند و در آنها کلمات بی‌ربط و پراکنده و بی‌دلیل مشاهده نمی‌شود بلکه کلماتی در آنها هست که ترتیبی روشن و هدفی معین در آنها به چشم می‌خورد. معجزات کتاب مقدس به سه دوره تقسیم می‌شوند:

خروج (مهاجرت قوم اسرائیل)، انبیایی که اسرائیل را هدایت می‌کردند، زمان مسیح و کلیسای نخستین هدفی که این معجزات داشته‌اند همواره عبارت بوده از تحکیم ایمان و تأیید پیام و پیامبر و یا ظاهر ساختن محبت خدا به وسیله تسکین و درمان درد و مرض. لازم به ذکر است که این معجزات مانند نمایش جادوگران جهت سرگرم ساختن مردم به کار نمی‌رفتند. معجزات هیچ‌گاه در جهت احراز شهرت و سود و قدرت انجام نمی‌گرفتند. به طوری که در مورد آزمایش مسیح در بیابان ملاحظه می‌شود. شیطان کوشش می‌کرد مسیح را وا دارد تا قدرتش را برای احراز این عوامل به کار برد ولی مسیح با صرحت پیشنهاد او را رد کرد. مسیح بارها برای تأیید پیام خود از معجزات استفاده می‌کرد. هنگامی که با درخواست یهودیان مبنی بر این که او مسیح موعود بود یا نه جواب داد که: «به شما گفتم ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود به جا می‌آورم آنها برای من شهادت می‌دهند. (یوحنا 1: 25). باز او می‌فرماید اگر در مورد ادعاهای او شک دارند لااقل به سبب «آن اعمال» به وی ایمان داشته باشند (یوحنا 14: 11). خدا پیام رسولان تازه کار را به وسیله نشانه‌ها و معجزات تأیید می‌کرد. اغلب این سؤال پیش آمده که «اگر خدا در آن زمان معجزات نشان می‌داد چرا حالا این کار را نمی‌کند؟ اگر من معجزه می‌دیدم حتماً ایمان می‌آوردم». مسیح به این مسئله جواب داده است؛ مرد ثروتمندی که در جهنم عذاب می‌کشید به ابراهیم التماس کرد تا وی را رخصت دهد تا نزد پنج برادر خود رفته آنان را از عذاب جهنم آگاه سازد تا آنان مانند او گرفتار آن نشوند. ولی آن شخص اسرار می‌کرد که اگر از مردگان کسی زنده شود، برادرانش بر اثر معجزه ایمان می‌آورند. ابراهیم جوابی به خواهش این مرد داد که امروز هم می‌تواند پاسخی بر بسیاری از سؤالات در این مود باشد: «موسی و انبیا را دارند اگر کسی موسی و انبیا را نشنود اگر کسی هم از مردگان نیز برخیزند هدایت نخواهند پذیرفت. (باور نخواهند کرد) (انجیل لوقا باب 16).

امروزه هم بسیاری پایه استدلال خود را آن چنان بر منطق خشک قرار داده‌اند که به هیچ وجه امکان معجزات را قبول ندارند. از آن جایی که می‌دانند معجزات وجود ندارند، هیچ نوع شهادت و مدرکی و لا هر قدر هم که بزرگ باشد آنها را قانع نخواهد کرد که حتی یک معجزه اتفاق افتاده است. زیرا فقط دلیل طبیعی برای اقامه حجت می‌پذیرند. امروزه مشاهده معجزات برای ما ضروری نیست، زیرا مدرک معتبر وقوع معجزات گذشته در دست است. چنان که "رم" اظهار می‌دارد: «اگر معجزات قابل لمس و درک مادی باشند، می‌توانند مورد شهادت قرار گیرند. اگر به اندازه کافی تأیید شوند، شهادت نوشته شده درباره آنها همان اصالت مدرکی را دارد که تجربه مشاهده واقعی دارا است.» هر دادگاهی در دنیا بر مبنای شهادت معتبر شفاهی یا کتبی عمل می‌کند. «اگر یوحنا بر زنده شدن ایلعازر گواه بوده و در حالی که حافظه‌اش جهت یادآوری موضوع آمادگی داشته با صداقت به نگارش واقعیه پرداخته باشد باید نوشته او را طوری تلقی کرد که گویا ما خود شاهد واقعه بوده‌ایم» (2). سپس Ramm برای این که ثابت کند که معجزات از شواهد کافی برخوردارند دلیلی چند برمی‌شمارد که در این جا به طور خلاصه آنها را بیان می‌کنیم:

1 - معجزات بسیاری در حضور مردم انجام گرفته است. این معجزات در خلوت و فقط در حضور دو سه نفر که فقط خبرگزاران آنها بودند به وقوع نپیوسته است. بنابراین همیشه فرصت پژوهش و سنجش معجزات وجود داشته است و عجیب این که مخالفان مسیح هرگز واقعیت معجزات او را انکار نکرده‌اند بلکه آنها معجزات او را یا به شیطان نسبت می‌دادند و یا این که درصدد از بین بردن شواهد برمی‌آمدند، به طوری که در مورد زنده شدن ایلعازر می‌خوانیم: «آن‌گاه رؤسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند زیرا بسیاری از یهود به سبب او می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند» (یوحنا 12: 10 و 11).

2 - برخی از معجزات در حضور بی‌ایمانان انجام می‌گرفت. معمولاً در مورد معجزاتی که به وسیله گروه‌های مذهبی و غیره به وقوع می‌پیوندند گفته شده که اگر در جمع آنها اشخاص شکاک و کافر وجود داشته باشد معجزه انجام نمی‌گیرد در صورتی که در مورد مسیح این چنین نبود.

3 - معجزات عیسی از انواع مختلف و از زمان‌های گوناگون برخوردار بودند. تسلط او بر عناصر طبیعت را در معجزه تبدیل آب به شراب، قدرتش بر مرض در شفا اشخاص جزامی و نابینا و قدرت وی بر دیوها در اخراج آنها از افراد ملاحظه می‌کنیم. مسیح از قدرت دانایی مافوق طبیعت نیز برخوردار بود به طوری که فهمید نتنائیل بر زیر درخت انجیر نشسته بود (بدون این که او را دیده باشد) (یوحنا 1: 43-51). قدرت آفرینندگی وی توانست پنج هزار نفر را با چند ماهی و نان سیر کند و با زنده ساختن ایلعازر و دیگران قدرت خود را بر مرگ نیز نشان داد.

4 - شهادت معتبر اشخاص شفا افته در دسترس ماست. همان طور که در بالا اشاره شد در مورد ایلعازر هیچ گونه احتمال درمان از طریق «پسیکوسوماتیک» یا هر نوع درمان دیگر وجود ندارد.

5 - نباید به خاطر معجزات افراطی بت‌پرستان از اهمیت معجزات کتاب مقدس کاسته شود. «در ادیان غیر مسیحی معجزات هر دین مورد قبول همان دین است، به خاطر این که خود دین به وسیله آنان پذیرفته شده است. اما در مسیحیت معجزات جزء لاینفک دین محسوب می‌شود. به طوری که کتاب مقدس شرح می‌دهد قوم اسرائیل در نتیجه معجزاتی چند در صحنه تاریخ ظاهر شد، اعطای شریعت موسی از عجایب مافوق الطبیعه بود و اغلب انبیا به دلیل داشتن قدرت معجزه به عنوان پیامبران خدا شناخته می‌شدند. مسیح نه فقط موعظه می‌کرد بلکه معجزات نیز به عمل می‌آورد و رسولان وی نیز از انجام دادن معجزات غافل نبودند. در هر صورت معجزه صحت دن مسیح را تصدیق می‌کرد» (3).

سی. اس. لونیس اظهار می‌دارد: «به نظر من اگر معجزات از اصول آیین هندو و تا اندازه‌ای از اصول اسلام حذف شود لطمه‌ای به آنها وارد نخواهد شد ولی اگر چنین امری در مورد مسیحیت که خود سرگذشت معجزه بزرگ است انجام گیرد دیگر چیزی از آن باقی نخواهد ماند و مفهوم کلی خود را از دست خواهد داد» (4). باید متذکر شد معجزاتی که در سایر کتب نگارش یافته‌اند از ترتیب و شأن و انگیزه‌ای که در معجزات کتاب مقدس مشاهده می‌شود برخوردار نیستند و به ویژه مانند معجزات کتاب مقدس مدارک موثقی ندارند. تا اندازه‌ای در مورد مدارک معتبر تاریخی کتاب مقدس بعداً صحبت خواهد شد. اگر این پژوهش‌ها برای کشف مدارک تاریخی معجزاتی که در کتب بت‌پرستان نگاشته شده به عمل آید، دیری نخواهد پایید که بی‌اعتبار بودن آنها معلوم خواهد شد. پر واضح است که اثبات بدل بودن سایر معجزات، تأثیری در معجزات کتاب مقدس ندارد و ساختگی بودن بعضی معجزات نمی‌تواند دلیل قلبی بودن تمام معجزات باشد. همان طوری که کشف چند سکه بدل دلیل بر قلبی بودن تمام سکه‌های دنیا نیست. برخی کوشیده‌اند معجزات را به عنوان داستان‌های اغراق‌آمیز جلوه دهند. چون معتقدند که انسان در تعریف يك واقعه که خود از آن متأثر است معمولاً دقت کافی به خرج نمی‌دهد، بنابراین واقعه‌ای را که از نظر يك انسان ناظر معتبر به حساب می‌آید نمی‌توان مصون از خطا دانست در نتیجه معجزات کتاب مقدس نیز که به وسیله ناظران واقعه نگارش یافته از دقت کافی برخوردار نیستند و نتیجه خطای باصره می‌باشند، پس آنها را می‌توان از سایر مطالب کتاب مقدس حذف کرد.

طرز استدلال فوق با ذکر مثالی از طرز کار دادگاه به آسانی تکذیب می‌شود. در يك دادگاه با وجود جایز الخطا بودن انسان هنوز هم شاهدان عینی در ارائه اطلاعات رل اساسی ایفا می‌کنند و گرچه (مثلا در مورد تصادف) شاهدان حادثه در تعریف جزئیات صحنه تصادف از نظر سرعت خودرو، زمان تصادف و غیره با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، ولی نمی‌شود به خاطر این اختلاف نظرها به کلی حادثه تصادف را منکر شد. به طوری که رم اظهار می‌دارد خودروهای آسیب‌دیده و سرنشینان مصدوم دلایل انکارناپذیری هستند که به وسیله آنها همگی اتفاق افتادن تصادف را تصدیق می‌کنند (5). در بحث‌های نظیر موضوع معتبر نبودن شهادت شاهدان عینی باید از محدودیت‌های بحث برای تکذیب آن استفاده کرد. به طوری که گاهی چنین بحث‌های نادرست خود نظریات خودشان را رد می‌کنند. مثلا کسانی که می‌کوشند به وسیله پژوهش‌های خود معتبر نبودن شهادت انسان را ثابت کنند مجبورند همین نظریه خود را نیز بی‌اعتبار و بی‌ارزش بدانند، چون این نظریه را از طریق آزمایشات و شهادت انسانی کسب کرده‌اند، در صورتی که شهادت انسانی به نظر آنها مطرود است. عقیده غلط دیگری که گاهی رواج پیدا می‌کند آن است که معجزات انجیل را بتیید از کتاب حذف کرد به خاطر این که آنها به وسیله شاگردانی که به مسیح ایمان داشتند بیان شده است نه به وسیله اشخاص «خارجی»! ولی آیا این شاگردان نبودند که شاهد عینی صحنه معجزات بودند؟

بحث بر سر این نیست که نگارندگان معجزات شاگرد مسیح بوده‌اند بلکه این که آیا آنان واقعیت را نوشته‌اند؟ به طوری که ملاحظه شد شهادت شاهدان عینی بهترین مدرک هستند است، و شاگردان حتی تا پای مرگ نیز کشانده شدند ولی هیچ‌گاه برخلاف آن چه دیده بودند سخن نگفتند. امروزه در يك دادگاه هیچ وقت واقعیت امر را تنها از عوامل خارجی کسب نمی‌کنند، و نیز از گوش دادن به شاهدان عینی از جمله مصدومین حادثه به علت این که شهادتشان ممکن است از روی «تعصب» باشد خودداری نمی‌کنند. در هر مورد مسئله اصلی صداقت است نه نزدیکی و داشتن ارتباط با حادثه. از مطالب فوق چنین برمی‌آید که مسئله وجود معجزات، بحثی است فلسفی و نه علمی، زیرا علم فقط می‌تواند مدعی شود که معجزات در گردش معمول طبیعت اتفاق نمی‌افتد ولی هرگز نمی‌تواند آنها را نهی کند زیرا قوانین طبیعی هیچ چیز را سبب نمی‌شود و در نتیجه چیزی را نیز نهی نمی‌کنند، بلکه فقط شرح واقعه هستند، مسیحیت حتی قانون طبیعی را در برمی‌گیرد. «نظمی و ترتیبی که در امور روزانه طبیعت مشاهده می‌شود جزء اساسی معجزات الهی به شمار می‌روند. اگر نظم طبیعی وجود نمی‌داشت آشکار ساختن معجزات مانند وضع قوانین طبیعی غیر ممکن می‌بود» (6). این علم نیست که امکان معجزات را انکار می‌کند بلکه فلسفه است. يك عالم مانند هر شخص دیگری فقط می‌تواند بپرسد آیا مدارک معجزات از نظر تاریخی معتبرند؟

به طوری که ملاحظه شد معجزات کتاب مقدس جزء لاینفک رابطه ما با خدا می‌باشند نه ضمیمه‌ای که اهمیت چندانی ندارد. مسئله احتمال معجزات تماما به قبول وجود خدا بستگی دارد، به طوری که اگر دومی مورد قبول باشد اولی نیز پذیرفته شده است. ناظم نظم جهان واضع قادر مطلق قوانین طبیعی است که در ضمن قدرت، خود را با انجام دادن کارهای مافوق الطبیعه نیز آشکار می‌سازد.

توضیحات:

(1)- Hawthorne, J. N. Questions of Science, and Faith, P. 55 London: Tyndale Press 1960

(2)- Ramm, pp 140

(3)- Ramm.

(4)- Lewis, C. S. Miracles.

(5)- Ramm

(6)- Ramm